

دوره دیدگاه

می ترسم ولی وحشت نمی کنم

O شهناز صاعلی



«تجربه نشان داده است که اثر تربیت در دوران خردسالی کودک، بر شخصیت او در تمام عمر سایه می افکند.»^۱

ترس در سرشت انسان جای دارد، با او متولد می شود، رشد می کند و می میرد. همه ما به کرات ترس را تجربه کرده ایم و می کنیم. این حالت را هر روزه در افراد مختلف، به صورت های متفاوتی مشاهده می کنیم. ترس به صورت های مختلف در روح و روان آدمی لانه کرده است و متناسب با شخصیت و تربیت روحی و روانی انسان ها و تحت تأثیر عوامل مختلف، خانوادگی، اجتماعی و غیره، جلوه های متفاوت دارد.

ترس از سویی یک وسیله حفاظتی برای انسان در مقابل خطرها و همه چیزهایی است که قصد صدمه زدن و نابودی او را دارند و از سویی دیگر، ترس بیش از اندازه در مقابل هر چیز بی اهمیت و یا حتی چیزهایی که با وجود داشتن خطر، یا رعایت نکات احتیاطی و علم و دانش کافی، می توان آن ها را به راحتی از سر گذراند. انسان را بزدل، خموه، ناامید و افسرده می کند.

ترس و اضطراب، نمود بارزی در رفتار کودکان و نوجوانان دارد. گریه و زاری کودکان، هنگام ترس و وحشت از چیزی یا کسی، منظره ای آشنا و مکرر است. چه بسا خود ما نیز کودکی مان را با ترس ها و هول و اضطراب های آن که گهگاه ذهن و روح ما را سوزن سوزن می کند، به یاد آوریم. و شاید یک علت عمده که بزرگ ترها می کوشند کودکان و نوجوانان را از چیزهای ترس آور و وحشتناک دور کنند، تجربه های ناخوشایندی باشد که خود نسبت به ترس ها و اضطراب های گوناگون، هنوز در روح و روان شان دارند و نمی خواهند کودکان آن ها نیز این تجربه های ناخوشایند را تجربه کنند. بچه ها از هر چیز ناشناخته ای می ترسند (چنان که گاه بزرگ ترها نیز چنین اند). هر چیزی که با تجربه اندک شان بیگانه باشد، آن ها را دچار رنج و زحمت و ناراحتی می کند.

در سال های اخیر، همگام با پیشرفت و گسترده شدن پژوهش ها و تحقیقات تعلیم و تربیتی و چگونگی آموزش کودکان، این مسئله نیز مطرح شده که کودکان چگونه باید با ترس و اضطراب شان کنار بیایند. آیا باید کودکان و نوجوانان را به تدریج با ترس ها و موقعیت های ناراحت کننده آشنا کرد و یا به کلی از این شرایط رنج آور و ناراحت کننده دور ساخت؟

دکتر بهرام الهی، در کتاب راه کمال می گوید:

«در تربیت معنوی کودک، باید او را به تدریج با برخی اصول درباره خالق، عالم بعد، خوبستن خویش و معنای واقعی زندگی آشنا کرد. هم چنین، کودک باید دریابد که هیچ چیزی بی دلیل نیست و هر چیز حساسی دارد. آگاهی به این اصول الهی، عزت نفس کودک را تقویت می کند و به او در برابر نامالایمت زندگی ثبات می بخشد و در سنین نوجوانی و جوانی، او را از ارتکاب خطاهای جبران ناپذیر برحذر می دارد.»

برای این که کودک بتواند اصول اخلاقی و الهی را در خود جذب کند و با رسیدن به سن رشد و بلوغ، از آن ها گریزان نباشد، باید این اصول را به نحو خوشایند و دلنشین و به صورت داستان هایی زنده و نزدیک به واقعیت، متناسب با سنش به او آموخت. «

به عقیده فرایبرگ، کودک از سه سالگی تا آخر شش سالگی، با چرخش به سوی عقلانیت و احساسی بودن، تشخیص می یابد و «من جادوگر»، در «من استدلال کننده» استحاله می شود. کودک می داند که او در «من» است؛ جدای از جهان بیرونی.^۲

وقتی کودک درمی یابد که او یک فرد است، به آدم های دیگر و نیازهای شان نیز آگاه می گردد. فرایبرگ خاطر نشان می کند: «تجربه کردن هیجان، حتی ترس و وحشت، برای اثبات خواست و اراده کودک حیاتی است. هر کوششی برای حفاظت کودک از ترس، ضد خلاقیت است. زندگی بشر همیشه دستخوش خطر کردن هاست و ما بزرگسالان، با منع تمام مصادیق یا داستان های ترس آور، نمی توانیم به سلامت ذهنی کودکان خود کمک کنیم. فرزندان مان در هر صورت خواهند رسید. ما هرگز دقیقاً نخواهیم دانست چه چیز موجب ترس در کودکان ما می شود. زیرا ما به عنوان یک بزرگسال، جهان را از چشم اندازی متفاوت و از منظر یک آدم بزرگ می بینیم. ما بسیار با تجربه هستیم و با تجربیات خود می دانیم چگونه با غول های زندگی هر روزه مواجه شویم. آموختن رویارویی با ترس ها و غلبه بر آن ها، بسیار مهم است.»^۳

به پیروی از این نظر، در چند دهه اخیر، در کتاب های داستان کودک و نوجوان، موضوعاتی دستمایه داستان قرار گرفته که به طور واضح و آشکار، صحنه های ترس و خشونت را به نمایش می گذارند و قهرمانان کودک و نوجوان خود را در عرصه رویارویی و مقابله با حوادث و اتفاقاتی قرار می دهند که گاه موجب تعجب صاحب نظران و

● عنوان کتاب: رودخانه سفید

● نویسنده: پ. جی. پیترسن

● مترجم: زاله نوینی

● تصویرگر:

● ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

● نوبت چاپ: اول پاییز ۸۲

● شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

● تعداد صفحات: ۹۴ صفحه

● بها: ۵۵۰ تومان

خوانندگان می‌شود. از داستان‌های تخیلی و علمی - تخیلی گرفته تا داستان‌های واقع‌گرا، همه درصدد درگیر کردن کودکان و نوجوانان با مسائل و موضوعاتی هستند که پیش از این شاید به نوعی «امر مخفی و پنهان» تلقی می‌شد.

در داستان‌های تخیلی، قهرمان کودک وارد درگیری در عرصه‌هایی می‌شود که هنگام خواندن کتاب، خواننده کودک و نوجوان، به راستی می‌داند که زمینه درگیری یک زمینه تخیلی است و هیچ وقت برای او رخ نخواهد داد. این داستان‌ها گذشته از تحریک حس ترس یا امید، شوق و اشتیاق و دیگر حالات احساسی، به نوعی درس جهان‌شناسی درباره نیروهای خیر و شر به او می‌دهند. با وجود این، کودک هرگز خود را آماده و پذیرای این نمی‌کند که او نیز روزی با چنین نیروهای تخیلی درگیر یا روبه‌رو شود.

داستان‌های رئالیستی که درون‌مایه‌های درگیری، مواجهه و سرانجام پیروزی دارند، چنین عکس‌العملی در کودک ایجاد نمی‌کنند. کودک یا نوجوان، هنگام خواندن داستان یا دیدن فیلم واقع‌گرا، احتمالاً پیش خود می‌اندیشید شاید روزی چنین اتفاقی برای او رخ دهد و در آن صورت، چه باید کرد؟ داستان‌هایی که مبتنی بر درون‌مایه‌هایی همچون مرگ یا جدایی والدین، از دست دادن خواهر یا برادر، نقص عضو در کودک یا یکی از اطرافیانش و حوادث طبیعی مانند زلزله، رعد و برق، سیل و غیره هستند. یا اتفاقاتی که برای هر کس به صورت‌های مختلف ممکن است روی دهد، مثل مورد حمله سارقین یا آدم‌کشان قرار گرفتن، جنگه آدم‌ربایی و سفرهای پرمخاطره، در این مجموعه قرار می‌گیرند.

رونبرگ (Ronnberg) دانشمند سوئیدی و متخصص فیلم و فرهنگ کودکان، معتقد است که در یک موقعیت خواندن یا دیدن، عکس‌العمل‌های احساسی کودک، فقط براساس کتاب خوانده شده یا فیلم دیده شده، نیست، بلکه تجربیات پیشین و جهان پیرامون و نیز شخصیت خود کودک، بر تفسیر و تعبیر او از کتاب‌ها تأثیر می‌گذارد. این نیز طبیعی است که هر چیزی کودک می‌خواند یا می‌بیند، مثلاً در تلویزیون، بر زندگی روزانه او تأثیر می‌گذارد و به عکس.

کودکان نیز مانند بزرگسالان، تعاریف خود را از طریق کتاب‌ها و فیلم‌ها، از طریق فرهنگ کودکان، استحکام می‌بخشند. وقتی کودکان فیلمی را می‌بینند یا کتابی می‌خوانند، خود را با شخصیت‌های حاضر در این رسانه‌ها مقایسه می‌کنند. آن‌ها می‌توانند نقش‌های متفاوتی را امتحان کنند: کمک بپذیرند، خود محور باشند یا به دیگران کمک کنند. ممکن است به گونه‌ای منفعل رنج ببرند یا مقابله به مثل کنند. از نقطه نظر یک بزرگسال، این اشکال کلیشه‌ای، اغلب منفی تلقی می‌شوند، اما رونبرگ خاطرنشان می‌کند که باید آن‌چه را که کودک از آن می‌گریزد، تعیین کنیم، نه آن‌چه کودک به سوی آن می‌گریزد.^۵ داستان رودخانه سفید ماجرای چیزهایی است که یک نوجوان از آن‌ها می‌گریزد.

ژانر

داستان رودخانه سفید، داستانی واقع‌گرا از گونه داستان‌های ماجراجویی (Adventure Story) است. داستان واقع‌گرا، متضمن حسی قوی درباره واقعیات یا امور واقعی است. داستان واقع‌گرا درباره مردم یا حوادثی است که می‌تواند به واقع رخ دهد یا وجود داشته باشد. از این رو، باورکردنی و پذیرفتنی است. داستان‌های واقع‌گرا، جهان را در تمام ابعادش تصویر می‌کنند و جنبه‌های رنج‌آور، شادی‌بخش یا تفکربرانگیز زندگی را نشان می‌دهند.

به عقیده لوید الکساندر (Lloyd Alexander)، مواد اولیه داستان‌های رئالیستی، مواد اولیه کل فرهنگ بشری است.

داستان‌هایی که همان سؤالات و مسائلی را مطرح می‌کنند که در الهیات، فلسفه و روان‌شناسی مطرح می‌شوند. داستان‌هایی که با عشق و نفرت، تولد و مرگ، شادی و اندوه، لطمه یا صدمه دیدن و جبران ضایعه و بهبودی سروکار دارند. مواد اولیه زندگی، مشکلات و مسائلی و تضادها (عشق و نفرت، بیماری و سلامتی و...) اکثراً در داستان‌های واقع‌گرا حضور دارد.^۶

این حس امور واقعی با واقعیات در داستان واقع‌گرا، هنگام خواندن داستان، آن را

برای خواننده کودک و نوجوان، ملموس‌تر و زنده‌تر می‌کند.

داستان رودخانه سفید، این حس قوی را در خود دارد و به همان قوت، آن را به خواننده خود انتقال می‌دهد و خواننده در هر لحظه، حس زنده و جاندار حوادث آن را به خوبی درک و تجربه می‌کند. این حس در تمام مؤلفه‌های داستان، در صحنه وقوع حوادث، شخصیت‌ها، طرح، درون‌مایه و سبک روایت و گفت‌وگوهای داستان، به شدت جریان دارد. این داستان، از گونه داستان‌های واقع‌گرای ماجراجویی است. خصیصه این گونه داستان‌ها این است که:

«به طور هیجان‌انگیزی با ضربان تند طرح، خوانندگان را درگیر ماجرای داستان می‌کند و او هر چه زودتر می‌خواهد بداند آخر داستان چیست یا چه اتفاقی می‌افتد. مسایل عمده در این گونه داستان‌ها، اغلب مواجهه یا مقابله بین انسان (شخصیت داستانی) و طبیعت است.»^۷

در این داستان نیز قهرمان داستان، «گرگ»، در مواجهه با رودخانه سفید (نیروی طبیعت) خود، برادر کوچکش و پدرش را که در رودخانه صدمه دیده، نجات می‌دهد و نیروی او بر نیروی طبیعت وحشی پیروز می‌شود.

درون‌مایه

امروزه بسیاری از معروف‌ترین آثار ادبیات کودک و نوجوان، درباره بلوغ است. کتاب‌هایی که تلاش و کوشش یک شخصیت داستانی را برای بالغ شدن نشان می‌دهند، این امکان را برای خواننده فراهم می‌آورند تا انعکاس بخشی از شخصیت خود را در شخصیت داستانی ببیند و به این ترتیب برای زندگی واقعی تمرین کند. داستان رودخانه سفید، روایتگر بلوغ نوجوان داستان، و «گرگ» از طریق غلبه بر ترس درون خود است. «گرگ» همیشه دلیلی برای ترسیدن دارد: «پدر گفت، «با مادرت صحبت می‌کنم.» دستش را روی شانهم گذاشت و گفت:

داستان رودخانه سفید، داستانی واقع‌گرا،

از گونه داستان‌های ماجراجویی (Adventure Story) است.

داستان واقع‌گرا، متضمن حسی قوی درباره واقعیات

یا امور واقعی است. داستان واقع‌گرا درباره مردم

یا حوادثی است که می‌تواند به واقع رخ دهد

یا وجود داشته باشد

«دلیلی ندارد بترسی.»

از این جمله متنفر بودم. زیرا دروغ بود. همیشه دلیلی برای ترسیدن وجود داشت. یادت می‌آید در سان‌فرانسیسکو زندگی می‌کردیم؟ در سال ۱۹۸۹، من توی پیاده‌رو بازی می‌کردم که آن زلزله بزرگ آمد. من زمین افتادم و در همان حال مجبور بودم دراز بکشم و شاهد خرد شدن شیشه‌ها و ریختن آجر ساختمان‌ها در اطرافم باشم. چطور می‌شود بترسی.

در حالی که هر لحظه ممکن است سقف روی سرت خراب شود؟ من می‌دانستم که هیچ وقت در امان نیستم و در هر دقیقه ممکن است اتفاق بدی بیفتد. بنابراین، باید چشم‌هایم را باز کنم و کارهای احمقانه انجام ندهم.» (ص ۷)

پدر گرگ که متوجه روحیات او شده می‌کوشد او را داوطلبانه به مواجهه با خطر و حادثه ببرد تا او از مهارت‌های خود استفاده کند و قابلیت‌های پنهان خود را بشناسد. «اشتباه نکن! نمی‌شود که تمام روز یک گوشه نشست و به اطراف خیره شد و از ترس لرزیدی... پدر داشت می‌گفت: «او بچه خوبی است، ولی مثل گل ختمی است. درست وقتی که رفتارش شیرین می‌شود، فوراً تغییر می‌کند.» مادر گفت: «هیچ کس نمی‌خواهد رفتارش مثل یک سرباز خشک و خشن باشد. درست همین موقع فکر کردم شاید شانسش داشته باشم.»

پدر گفت: «من فقط راجع به ورزش صحبت نمی‌کنم. بلکه حرف من بیشتر در مورد مهارت‌هاست. او توانایی انجام هر کاری را دارد، اما سعی نمی‌کند.» (ص ۹)

پدر، گرگ را به سفر می‌برد. در واقع، همان طرح مرسوم داستان‌های خاص گروه سنی نوجوان، در این جا به کار گرفته شده؛ یعنی خانه - سفر - بازگشت به خانه. نوجوان پس از سفر و بازگشت به خانه، دیگر آن شخصیت پیشین خود را ندارد و از لاک خود بیرون آمده و توانایی و مهارت‌های خاصی کسب کرده است. این مضمون مبتنی بر سنت دیرینه قبیله‌ای است که برای پذیرفته شدن نوجوان در جامعه بزرگسال قبیله و محسوب شدنش به عنوان فردی بزرگسال، باید به سفر می‌رفته و با نیروهای طبیعت دست و پنجه نرم می‌کرده و پس از پیروزی بر آن‌ها، به خانه بازمی‌گشته و رسماً به عنوان یک شخصیت بزرگسال، با آداب و رسوم خاصی، وارد قبیله می‌شده است. گرگ نیز دقیقاً چنین روایی را می‌پیماید.

در سفر، ابتدا پدر هدایت قایق را بر عهده دارد. می‌توان نقش پدر گرگ را راهنما و آموزش دهنده دانست و هم‌چون پیر دانای قبایل سنتی محسوب کرد که نوجوان را در طی طریق خود، راهنمایی می‌کرده است. در ابتدای سفر، نقش این هدایت‌کننده قوی است، اما به مرور که سفر (و داستان) جلو می‌رود، نقش او کم‌رنگ و فقط در مراحل حساس و بحرانی ظاهر می‌شود. این مرحله نیز یادآور همان مراحل سفر سنتی بومی است. دانای قبیله، ابتدا همراه نوجوان است، اما در اواسط سفر، کم‌کم از نوجوان جدا می‌شود و در مراحل حساس، گاه به صورت ظاهر شدن شیخ او و یا به گوش رسیدن سخنانش، در داستان حضور می‌یابد (چیزی که به کرات، به ویژه در داستان تخیلی شاهد آن بوده و هستیم).

پدر گرگ، ابتدا کاملاً او را راهنمایی می‌کند، اما پس از مدتی و در جریان سفر، مار او را نیش می‌زند و به حال اغما می‌اندازد. در این حال، گرگ از دانسته‌های خود و آموزش‌های پیشین پدرش (به عبارتی دانای قبیله) استفاده می‌کند.

داستان‌های رئالیستی که درون مایه‌های درگیری، مواجهه و سرانجام پیروزی دارند، چنین عکس‌العملی در کودک ایجاد نمی‌کنند. کودک یا نوجوان، هنگام خواندن داستان یا دیدن فیلم واقع‌گرا،

احتمالاً پیش خود می‌اندیشید شاید روزی چنین اتفاقی برای او
رخ دهد و در آن صورت، چه باید کرد؟

مرحله اول = راهنمایی

«پدر گفت: اگر کارها را درست انجام بدهی بی‌خودی برای خودت کار بیشتر درست نمی‌کنی.»

- پدر دوباره مرا به جای اول کشید: تو داری خوب پیش می‌روی این فقط یک جریان کوچک است؟

- پدر گفت: تو خوب از پشش برمی‌آیی. پاروها را توی آب بینداز.»

- پدر در گوشم فریاد کشید: درست بین دو صخره برو، این مسیر مشخصی

است.»

(ص ۳۰ - ۲۹)

مرحله دوم: محو تدریجی راهنما

«پدر گفت: «به وسط رودخانه برو!» به جلو خم شده بود و من به سختی صدایش را می‌شنیدم، صدایش ضعیف و لرزان بود. حالا از کنار برو، مواظب سمت راست باش، صخره بزرگی کف رودخانه است. قایق را سمت راست نگه دار!»

مرحله سوم:

در این مرحله، قهرمان به خود واگذار می‌شود. او باید به تنهایی با طبیعت دست

و پنجه نرم کند. حتی راهنما نیز دیگر به کمک او نمی‌آید:

«از بالای شانهم صدا کردم: «پدر، هی پدر، چکار باید بکنم؟ پدر، پدر» برگشتم و به پشت سرم نگاه کردم. پدر به پشت خوابیده بود، چشمانش بسته و دهانش بازمانده بود. برای یک ثانیه فکر کردم شاید او مرده باشد! پدر!»

«من و جیمز به حال خودمان رها شده بودیم.»

(ص ۴۸)

«در جعبه دیگر، یک حلقه دیگر طناب بود اما به آن تعدادی قرقره بود... من در کلاس علوم با قرقره کار کرده بودم، اما در آن موقع فایده آن را نفهمیدم و فقط به طناب‌ها علاقه‌مند بودم.»

پس از پایان سفر و از سرگذراندن آزمایش‌ها، قهرمان، دیگر یک نوجوان ترسوی گوشه‌گیر نیست و به راحتی به مواجهه با خطر می‌رود:

«و آن موقع تازه متوجه شدم که چیزی تغییر کرده است. خودم، نمی‌گویم که نمی‌ترسم. چون اگر موقع زلزله کسی نترسد، حتماً دیوانه است. اما دیگر وحشت نمی‌کنم. هر اتفاقی بیفتد آماده برخورد با آن هستم. به جیمز گفتم: چیزی نیست.»

جیمز فریاد کشید: «باید چه کار کنیم؟»

- باید صبر کنیم تا زلزله تمام شود.»

صحنه وقوع و شخصیت‌ها

صحنه وقوع داستان، با درون‌مایه داستان متناسب است؛ طبیعت وحشی و به‌خصوص رودخانه خروشان که بدون توقف پیش می‌رود و مسافران قایق کوچک را با خود می‌برد. دست و پنجه نرم کردن گرگ با طبیعت، به زیبایی و دقت وصف شده و چنان ملموس و تجربی و زنده است که هنگام خواندن داستان، گویی مشغول تماشای یک فیلم بسیار هیجان‌انگیز هستیم. نویسنده تمام ابزار و وسایل ضروری چنین تجربه‌ای را به خوبی، از طریق قهرمان داستان خود به کار گرفته و علاوه بر تأثیری قوی بر خواننده، به گونه‌ای یک سفر تجربی آموزشی را با زیبایی و تسلط کافی، به نمایش گذاشته است.

در داستان حشو و زوایدی وجود ندارد. شخصیت‌ها، ملموس و طبیعی‌اند و گفت‌وگوی بین شخصیت‌های داستانی، کاملاً رئال و ملموس است و هنگام خواندن آن‌ها، خواننده با خود نمی‌گوید که «هیچ‌کس این جور مواقع، این طوری نمی‌گوید!»

در این داستان نیز جفت‌های متضاد دوتایی را به خوبی می‌توان

دید:

«ترس و شجاعت، جدایی و پیوند، تنفر و عشق، تشویش و اضطراب و آرامش، بیماری (صدمه و جراحت برداشتن) و بهبودی و بازیافت نیروی از دست رفته.»

داستان رودخانه سفید، قابلیت یک فیلم‌نامه و تبدیل شدن به یک فیلم خوب را دارد و در جذب مخاطب نوجوان امروزی خواستار هیجان، کاملاً موفق است.

پانویس‌ها:

(۱) دکتر بهرام الهی: راه کمال، انتشارات جیحون، سال ۱۳۸۲، صفحه ۱۴۵ همان، ص ۴۶ - ۱۴۵.

3- fraiberg, Selma (1956)

The Magic years: understandin and Handling
the problems of Early childhood

(۴) همان، صص ۱۷۷ - ۲۰۹.

(۵) همان، صص ۴۸ - ۶۰.

6- Literature and the Child. P. 184.

Lee Galda

Bernice. E. Cullinan/ 2002

(۷) همان، صص ۱۹۰.